

بررسی موضوع اکراه در قتل از نظر فقهی

از: علی شوشتری

مقدمه:

موضوع بحث را، مسئله ۳۴ ج ۲ تحریر الوسیله کتاب القصاص قرار داده و در این مقاله صرفاً پیرامون قتل اکراهی گفتگو می‌نمائیم که البته بهانه‌ای برای بحث در اکراه نیز می‌باشد. همانطوری که فرموده‌اند، از اسباب رافع مسئولیت اکراه می‌باشد. در تمام عناوین مدنی، جزایی و ایقاعات و عقود، فقهاء به این مطلب اعتراف دارند؛ اما در قتل اکراهی می‌فرمایند: اکراه در قتل رافع مسئولیت نیست، اگر فردی شخصی را مکره نماید که زید را بکشد، او هم بکشد، مباشر قصاص می‌شود و مکره که سبب برای قتل زید شد، حبس ابد می‌گردد.

* نظر امام (ره):

حضرت امام (ره) در تحریر می‌فرمایند: مسئله ۳۴ - لو اکره علی القتل فالقود علی المباشرا اذا كان بالغاً عقلاً "دون المکره وان اوعده علی القتل وحبس الامر به ابد احتى يموت ولو كان المکره مجنوناً او طفلاً" غیر ممیز فالقصاص علی المکره الامر ولو امر شخص طفلاً "ممیزاً بالقتل

فقتله لیس علی واحد منها القود والذیة علی عاقله الطفل ولو اکرهه علی ذلک فهل علی المکره القود او الحبس ابدأ؟ الا حوط الثاني .

ترجمه: اگر کسی، فردی را بر قتل شخصی اکراه کرد پس قصاص بر مباشر است، در صورتی که بالغ و عاقل باشد نه مکره، اگر چه وعید بقتل هم داده باشد و امر حبس ابد می‌شود تا بمیرد الخ .

* معنای لغوی کراهت:

در ابتدا کراهت را از نظر لغوی بررسی می‌کنیم .

قاموس قرآن، کُره و کُرهه: ناپسند داشتن و امتناع ضد کره، دوست داشتن است .

مثل آیه شریفه لیحق الحق ویبطل

الباطل ولو کره المجرمون - س انفال

آیه ۸- تاحق راثبت کند و باطل را باطل نماید. اگر چه گناهکاران را خوش نیاید و ناپسند باشد. در این آیه شریفه کره بمعنای خوش نیامدن و مورد پسند نبودن معناشده است .

در صحاح اللغة و مصباح اللغة مفردات راغب و اقرب الموارد کُره بفتح اول

ناپسندی و مشقتی است که از خارج بر شخص تحمیل میشود و بضم اول کُره مشقتی است که از درون انسان بوجود می‌آید. با توجه به اینکه اکراه از باب افعال بوده و باب افعال از بابی است که متعدی میباشد، همانطوریکه اقرب الموارد فرموده "اکرهه علی الامر حمله علیه قهراً". اکراه بر کاری نمود، یعنی به زور بر کاری واداشت. "اکرهه فلاناً حمله علی امریکُرهه. به کاری که بدش می‌آمد واداشت، و گفته شده اکراه واداشتن به کاری است که شرعاً و طبعاً بدش می‌آمد، انجام دهد. به نظر میرسد اگر بفعل لازم استعمال شود به معنای دوست نداشتن است. (که عامل درونی باعث میشود انسان دوست نداشته باشد) ولی اگر بفعل متعدی مثل اکُرهه استعمال شود، بمعنای وادار نمودن و تحمیل کردن بر کاری است که دوست ندارد انجام دهد و اگر انجام دهد به سختی و مشقت انجام خواهد داد.

مجمع البحرین: کره الامر کراهة فهو کریه مثل قبیح وزناً. ازامر کراهة داشت پس بد بود مثل قبیح از لحاظ معنای وزن یعنی بدو زشت . کره الامر کُرهها و کُرهها ضد احبته فهو مکروه ازامری کراهت داشت - ضد دوست داشتن پس او مکروه است . مصباح:

الکرة - المشقة - سختی -

الکرة. القهر یعنی زور

کُرّه در قرآن پنج بار بکار برفته که بمعنای متعدی آن استعمال شده است .

فقال لها وللارض ائتيا طوعا وكرها" - به آسمانها و زمین گفت بامیل و رغبت، یایی میل بیائید چه رغبت داشته باشید، و چه نداشته باشید، باید بیائید یعنی آورده می شوند.

يا ايها الذين آمنوا لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرها" . ای کسانی که ایمان آورده اید از زنها به زور ارث نبرید - ارث بردن زنها بزور برای شما حلال نیست. در ذیل آیه شریفه امام صادق علیه السلام میفرماید: مراد کسی است که دختر تیمی را در نزد خود دارد و از اقارب اوست، وی را از ازدواج منع می کند و باو ضررمی زند. افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین: آیا تو مردم را وادار می کنی (بزور) تا مؤمن بشوند. در این آیه بصورت فعل مضارع از باب افعال میباشد. عامل خارجی در هر سه آیه مذکور بوضوح دیده میشود. لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی در دین اکراهی نیست، زیرا سره از ناسره روشن شده است .

کُرّه بضم: فرمودند عاملی از خارج ندارد و بمعنی لازم آمده، مثل کتب علیکم القتال و هو کُرّه لکم، قتال بر شما واجب شد در حالی که برای شما خوشایند نیست .

ووصينا الانسان بوالديه حسنا" - حملته أمه کُرّه او و وضعته کُرّه.

انسان را به نیکی به پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش در حال سختی برداشتش

اکراه بمعنی عدم الرضا و ناقص که عامل بیرونی آن ضعیف است و اکراه تام یا عدم الاختیار و اجبار عامل خارجی قوی دارد.

و در حال سختی زایمان کرد. فرموده اند: کُرّه عامل درونی دارد و کُرّه عامل بیرونی، اما به نظر میرسد صحیح نباشد زیرا هر دو عامل بیرونی دارند. عامل بیرونی کُرّه در جنگ، خود جنگ است و در حمل، بارداری که حمل و قتال هر دو از عوامل بیرونی هستند که از خارج انسان باو تحمیل میشوند. بنابراین باید گفت فرق این دو لغت در مصدر بودن کُرّه و در اسم مصدر بودن کُرّه میباشد.

مثل غُسل و غُسل علیهذا از معانی لغوی و استعمال قرآنی باین نتیجه می رسیم که هر دو معنای بی میلی و سختی (که فرمود: الکرة - الارض الصلبة . کره زمین سفت و سخت است) و دوست نداشتن را می رساند، که در تمام موارد عامل خارجی باعث میشود تا انسان کار اکراهی را انجام دهد. پس از بررسی اقوال لغویین نظری به بیان

اکراه کسی، فسردی را بر قتل شخصی اکراه کرد پس قصاص بر مباشر است، در صورتی که بالغ و عاقل باشد نه مکره

مفسرین نیز داشته باشیم، معنای کره روشتر میشود.

*نظر مفسرین درباره کُرّه:

البيان میفرماید: ان الکرة فی اللغة يستعمل فی معنی الخ . کره در دو معنا استعمال میشود.

یک - کره یعنی عدم رضایت و رضایت نداشتن، و مصداق این معنادر آیه شریفه "وعسى ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم عسى ان تحبوا شیئا" و هو شر لکم ."

ای بسا از چیزی خوشتان نیاید و رضایت نداشته و آن را دوست نداشته باشید، در حالی که همان برای شما خوب است (به نظرمی رسد بقرینه ان تحبوا - ان تکرهوا بمعنی دوست نداشتن میباشد). معنای دوم کره - یعنی اختیار نداشتن (اجبار) بهمین معناست و مصداق آن آیه شریفه "حملته امه کُرّه او و وضعته کُرّه" که بارور شدن و زاییدن بیشتر اوقات بارضا و رغبت می باشد ولی در اختیار مانع است. همانطور که در آیه شریفه لا اکراه فی الدین نیز به معنای عدم اختیار گرفته اند و جمله لا اکراه را خبری می دانند نه انشائی، باین معنای توجه به اینکه رشد از غی روشن شده و دلائل منطقی در قرآن فراوان است احتیاجی به اکراه و وادار کردن افراد بدین اجباری نیست. زیرا رشد از غی و سره از ناسره روشن شده است .

المیزان: لا اکراه فی الدین هو الاجبار والحمل علی الفعل من غیر رضی . میفرماید: اکراه همان اجبار است و وادار کردن بر کاری بدون رضایت. اکراه در کارها و اعمال ظاهری

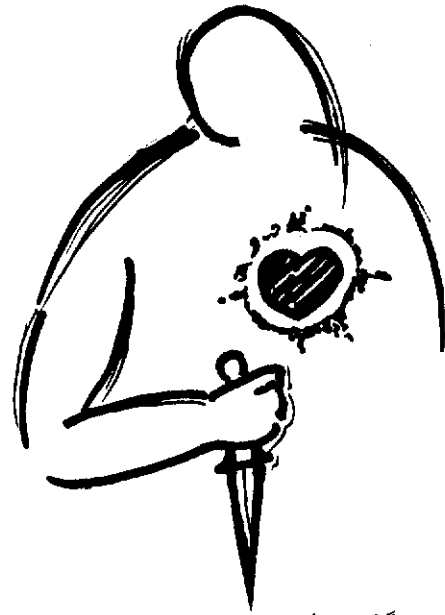
* بوداشت ازکراه :

خلاصه آنچه تاکنون از معنای لغوی و اظهارات بزرگان از مفسرین و فقهاء بدست آمد، این است که اکراه ممکن است عدم رضایت و یا عدم اختیار و اجبار باشد و به تعبیر دیگر، اکراه ناقص و اکراه تام .

اکراه بمعنی عدم الرضا و ناقص که عامل بیرونی آن ضعیف است و اکراه تام یا عدم الاختیار و اجبار عامل خارجی قوی دارد. مرحوم شیخ ره تعبیر جالبی دارد که در بعضی از عبارتها بکار برده و آن عدم الاستقلال است. آدم مکره و مجبور از خود استقلالی ندارد؛ همانطوریکه در روایت ابن سنان از امام صادق علیه السلام نقل نموده: لا یمین فی غضب و لا فی قطیعة رحم و لا فی جبر و لا فی اکراه قال قلت اصلحک اله فافرق بین الجبر و الاکراه ؟ فقال علیه السلام : الجبر من السلطان

و یكون الاکراه من الزوجه و والام و الاب و لیس ذلک بشی این روایت بطرق مختلف نقل شده است، اگرچه سند این روایت را تأیید نفرموده اند، اما به عنوان تأیید معنایی که از اکراه گردید ایرادی نخواهد داشت .

حضرت فرمودند: در حال غضب، قطع رحم، جبر و در حال اکراه قسم درست نیست. عرض کردم خداوند شما را سلامت دارد، فرق بین جبر و اکراه چیست؟ فرمودند: جبر از سلطان است و اکراه از زن و مادر و پدر که این چیزی نیست. حضرت بین جبر و اکراه فرق قائل شدند و جبر را با مصداق تعریف



زیرا میفرماید قلبش مطمئن به ایمان است و "قلبه مطمئن بالایمان" در حالی که قلب عماربی دغدغه و با آرامش، ایمان به خداوند و رسول الله داشت ولی با حرکات ظاهری بدن یعنی زبان چیزی را گفت. بنابراین اکراه به قلب راه ندارد و صرفاً با تحمیل از بیرون کاری را انجام میدهد.

* نظر فقهاء در مورد کراه :

مرحوم شیخ ره میفرماید: ثم ان حقيقة الاکراه لفة و عرفاً حمل الغير علی ما نکرهه . حقیقت اکراه لفة و عرفاً و ادرا کردن دیگری به چیزی است که پدش می آید که مثلاً "اگر انجام ندهی بخودت، به بستگان و یا اموات ضرر خواهیم زد. این ضرر ممکن است در جان و عرض و مال باشد و تهدید باید قابل انجام نیز باشد .

بنظر میرسد مرحوم شیخ فقط به یک معنای کراهت اشاره فرموده اند، آنهم کراهت بمعنای عدم الاختیار.

و حرکات بدن مادی اثر می گذارد ولی اعتقاد قلبی، علل و اسباب قلبی لازم دارد.

تم ضیح : اکراه یعنی انسان را به کاری واداشتن که قلباً راضی نیست و اعتقادی ندارد ولی اعمال ظاهری و حرکات بدنی را با توجه به تحمیل و زور انجام می دهد. خوانندگان محترم به این معنادقت نمایند زیرا به نظر میرسد حدنهایی اکراه همان اجبار است، یا به تفسیرالبیان عدم الاختیار و به تعبیر لغویین مایل نبودن ولی در حال عوامل بیرونی می تواند سبب برانجام کار شود .

تأیید بر این استظهار آیه شریفه ۱۰۶ سوره نحل میباشد: "من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان" کسی که بعد از ایمان آوردن به الله کافر شود، مورد غضب الهی واقع میشود مگر اینکه با اکراه کافر شود ولی قلبش مطمئن به ایمان باشد .

شان نزول آیه شریفه عمار یاسر می باشد، عمار قلباً مؤمن بود،

نمودند، آنهم بازورمندترین مصادیق عوالم خارجی؛ وقتی سلطان جائری انسان را وادار به کاری می‌کند، بی اختیاری می‌شود و مجبور است که آن کار را انجام دهد زیرا تهدیدی قوی در کمین اوست و تعریف به مصداق، منحصر در مصداق نمی‌شود بلکه علت و مناطی که در اوست در هر جا که همان علت و مناط باشد، این تعریف بر او نیز صادق است. علیهذا هر مکره قلدرو تهدیدکننده را شامل میشود. البته منظور از جبر همان آخرین حد اکراه است. کما اینکه حضرت در معنای اکراه نیز با مصداق بیان فرمودند: که عاملین خارجی آنچنان قوی نیستند، تهدید ندارند و اگر هم دارند ضعیف است.

مستندات فتوی مشهور:

پس از روشن شدن معنای اکراه مدارک و مستندات فتوی مشهور را بررسی می‌کنیم. در مستند تحریر الوسیله میفرماید: قد ادعی علیه الاجماع بقسمیه مضافاً الی النصوص کافی صحیحه زراره عن ابی جعفر (ع) فی رجل امر رجلاً "بقتل رجل فقتله فقال علیه السلام یقتل بالذی قتله و یحبس الامر فی الحبس حتی یموت. برفوتای مذکور ادعای اجماع شده باضافه اینکه به نصوصی مثل صحیحه زراره نیز استدلال شده است. حضرت در باره مردی که امر کرده به مردی که مرد دیگری را بکشد او هم کشت، فرمودند: آن کس که کشته، کشته میشود، دستور دهنده حبس می‌گردد تا بمیرد.

روایت از حیث سند صحیحه است،

امام صادق (ع): در حال غضب، قطع رحم، جبر و در حال اکراه قسم درست نیست.

اکراه در قتل رافع مسئولیت نیست.

اما از نظر دلالت مانحن فیه را شامل نمیشود زیرا حضرت فرمودند "امر رجلاً" مردی را امر کرد و نفرمودند اگر "رجلاً" - فرق بین کلمه امر و اکراه روشن است.

نظر اصولی درباره امر:

اصولیین معتقدند: امر در صورتی که از عالی باشد، پدری بفرزندش یا استادی بشاگردش دستوری دهد این امر است. اما اگر فردی به شخصی دستور بدهد که فلاتی را بکشد، تهدید و اکراهی در کار نباشد و قاتل با قصد و اراده و اختیار این کار را انجام دهد، این مأمور است. اگر صورت مسئله "لوامر علی القتل" می‌شد می‌پذیرفتیم که قاتل مباشر قصاص میشود ولی در صورت اکراه این چنین نیست. با توجه به اینکه گفته شد در اکراه هیچ راه فزاینده‌ای وجود ندارد و ناچار باید دستور اکراهی را انجام

دهد. زیرا مکره بدون رضا و اختیار و غیر مستقل این کار را انجام میدهد. ممکن است بفرمایند قاتل اراده دارد، عرض می‌کنم در این موارد دقت فلسفی لازم نیست بلکه دقت عرفی است، اراده قاتل مباشر مثل این است که اراده ندارد به تعبیر دیگر اراده او در این وقت کلاً اراده

است. باید دقت نمود که روایت لواکره رجلاً را شامل نمیشود، کما اینکه خود حضرت امام (ره) در متن فتوی بین امر و اکراه فرق قائل شده و میفرماید: لواکره شخص طفلاً "میزا" بالقتل فقتله لیس علی واحد منها القود والذیه علی عاقله الطفل ولواکره علی ذلک فهل علی الرجل المکره القود والحبس ابداً؟ الاحوط الثانی.

اگر شخصی بچه ممیزی را به قتل کسی امر نماید و او هم بکشد، بر هیچکدام قصاص نیست و عاقله بچه باید دیده را بپردازد ولی اگر اکراه بر کشتن کنند، در این صورت آیا مکره قصاص میشود یا حبس دائم؟ احتیاط واجب باید حبس دائم شود. ملاحظه میفرمائید بین امر و اکراه فرق قائل شدند، حضرت امام در صورت امر فرمودند دیه بر عاقله است و هیچکدام قصاص نمیشوند و حتی نفرمودند حبس دائم میشود ولی در صورت اکراه میفرماید مکره حبس دائم میشود. مستند التحریر ادامه داده و میفرماید: فتوای مشهور این است، بلکه اجماع قائم است کتاب قصاص ص ۲۸. سپس دلیل دیگری را می‌آورد که اکراه بر قتل محقق نمیشود زیرا حدیث نفی اکراه برای امتنان بر امت است و در جواز قتل امتنانی نیست.

نظر صاحب جواهر:

محقق در شرایع و صاحب جواهر فرموده‌اند:

لا یتحقق الاکراه عندنا شرعاً "فی القتل و لکن یتحقق فیما عداه من قطع الید والجرح ونحوها الخ. نزد ما شیعه در قتل شرعاً اکراه محقق نمیشود ولیکن

در غیر قتل محقق میشود مثل قطع ید و حرج و امثال اینها. به خلاف قتل زیرا اکراه وقتی محقق میشود که انسان ترس را با انجام فعلی که ناچار انجام میدهد دفع نماید. دفع ترس از ضرر با کشتن نفس جایز نیست بلکه در روایت صحیح دارد اما جعلت التقیه لیحقن بها الدماء فاذا بلغ الدم فلا تقیه. تقیه برای حفظ دماء و خونها قرارداده شده؛ وقتی که پای خونریزی در میان باشد، تقیه معنا ندارد. پس مُکْرَه عمداً و ظلماً قاتل است برای اینکه میخواهد خودش را حفظ کند، مثل شخصی که در گرفتاری قرار دارد فردی را بکشد تا از گوشت او بخورد به این شخص مضطر گفته نمیشود.

اشکال به تحریر:

در این بیان مستندالتحریر نکاتی قابل دقت است.

اولاً که می‌فرمایند اکراه شرعاً در نزد شیعه در مورد قتل محقق نمیشود. اول کلام است و با اصطلاح طلبگی مصادره به مطلوب است. تمام بحث در همین است که میخواهیم بدانیم اکراه در قتل هست یا نیست. ثانیاً سلمنا که در قتل اکراه نیست، بخاطر امتنان بر امت می‌گوئیم. این چه امتنانی است که در قطع اعضاء و جوارح نیست، اگر رفع اکراه برای امتنان است پس در قطع هم باید باشد.

ثانیاً بیان شده که اکراه برای امتنان امت است، قبول داریم ولیکن دونفس، یکی مکره و دیگری مکره علیه چه امتیازی برهم دارند (باتوجه بمعنای اکراه که کردیم) هیچ راه چاره‌ای از قبیل وجود

مرحجات، توره و غیره ندارند، که نکشتن یکی امتنان باشد و کشته شدن دیگری (مُکْرَه بوسیله مُکْرَه) امتنان نباشد و ثالثاً فرمودند اکراه در قتل وقتی جایز است که مکره دفع ترس یا ضرر از خودش نماید و با کشتن شخصی دفع ضرر جایز نیست.

* تقیه:

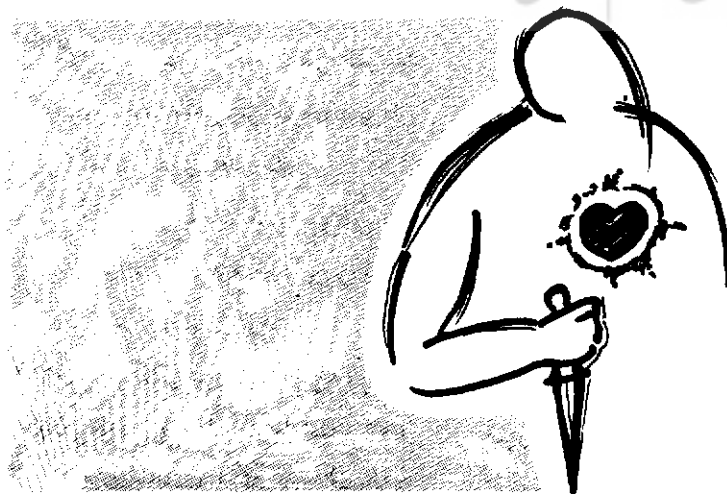
روایتهای وارده در مورد تقیه تماماً در مقابل مخالفین حاکم میباشد، بحث سیاسی است نه عادی. انسان تا مادامی که پای خون ریزی در بین نباشد، در حال تقیه از اظهار عقیده پرهیز می‌کند ولی وقتی کشتن هم عقیده پیش می‌آید، در اینجا کتمان جایز نیست زیرا فلسفه وجودی تقیه برای حفظ جان مومنین است. وقتی جان مومنی در خطر باشد در مقابل حاکم معاند و مخالفینی که حاکمیت با آنهاست تقیه جایز نیست برای اینکه بحث روشن تر شود ناچار آیات و روایتهای وارده درباره تقیه را مورد بحث قرار میدهیم.

همانطوری که قبلاً اشاره شد تمام آیات و روایتهای تقیه در مورد عدم اظهار عقیده در برابر مخالفین

و غیر مذهبی‌ها اعم از دیگر مسلمین و یا غیر مسلمین میباشد.

* نظر مرحوم شیخ انصاری در مورد تقیه:

ایشان می‌فرمایند: تقیه اسم است از باب اتقاء تَقَى افعال تاء بدل از واو است. همانطوری که در تهمه تاء بدل از واو میباشد. منظور از تقیه خود را حفظ کردن از ضرر دیگری است، بواسطه موافقت با گفتار و عملی که مخالف حق باشد سپس بدین شرح تقسیم بندی می‌نمایند: تقیه در احکام وضعی و تقیه در احکام تکلیفی. تقیه در احکام وضعیه بحث از جهت آثار وضعیه ای است که بر فعل مخالف حق مترتب میشود. آیا آثار در زمان اختیار و در زمان تقیه یکسان است؟ یا در حال تقیه این آثار رفع می‌شود؟ و همچنین در مورد عملی که مخالف حق انجام شده، آیا چون شارع اذن داده، برای این عمل آثار عملی حق مترتب می‌شود یا خیر؟ سپس می‌فرماید: در حکم تکلیفی تقیه با احکام خمس و وجوب و حرمت کراهت ابساحه و استحباب تقسیم میشود. تقیه واجب عبارتست از دفع ضرر





واجب بالفعل. پس از بحث مفصل در مقام اول می‌فرماید در ظاهر ترتیب اثر دادن عمل باطن برواق در حال تقیه، می‌باشد و مثال به تکتف در نماز یا سجده بر چیزی که از نظر ماصحیح نیست زده و نظر خودشان را که در حدیث رفع داشته و معتقد بودند که مؤاخذه رفع میشود بیان نموده و می‌فرماید: بر مبنایی که قائل باشد در حدیث، تمام آثار اعم از وصفی و تکلیفی رفع میشود. و در حال تقیه هم می‌فرمایند نمازهای خوانده شده در حال تقیه درست است و از مثالهایی که خود ایشان می‌زنند و یا از فقهاء نقل می‌کنند همه تأیید بر این معنا است که تقیه، عدم اعلام اعتقاد در مقابل مخالفین مکتب میباشد. همانطوری که آیات وارده در تقیه همین مطلب را بروشنی بیان می‌کند. (سوره آل عمران آیه ۲۸).

“لا یتخذ المؤمنین الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ومن یفعل ذلک فلیس من الله فی شی الا ان تتقوا منهم تقاة و یحذرکم اله نفسه والی الله المصیر.” مومنین نباید کفار را بجای مومنین دوست و سرپرست بگیرند و هر کس چنین کاری کند این کار خدائی نیست، مگر اینکه از آنها به نحو خاصی بترسید خداوند شمارا از خودش بر حذر می‌دارد و بازگشت بسوی خداست.

آیه شریفه بحث سیاسی دارد زیرا باروشنی می‌فرماید: مومن نباید کافرا سرپرست و یار خود قرار دهد، وقتی این کار را کرد از خدا بریده است؛ مگر در حال تقیه باشد که “منهم تقاة” هر ترسی را شامل نشده و صرفاً در

موردی که جان یا مال یا ناموس او در اظهار حق در مخاطره قرار می‌گیرد رومی‌رساند. در تاریخ مبارزات مذهبی و سیاسی زمانهایی پیش می‌آید که مدافعان حق اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند خودشان و مکتبشان را از زمین می‌برند. مثل زمان ائمه علیهم السلام.

در چنین مواقعی مثل حاکمیت بنی امیه و بنی عباس راه صحیح و عاقلانه این است که نیروی خود را به هدر ندهند. آیه شریفه‌ای که به اتفاق مسلمین در مورد عمار یاسر نازل شده نیز سیاسی است.

سوره نحل آیه ۱۰۶ “من کفر بالله من بعد ایمانه انما من اکره و قلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدر افعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم.” کسانی که بعد از ایمان کافر شوند، بجز آنهایی که تحت فشار واقع شده‌اند، در حالی که قلبشان مطمئن به ایمان است، آنهایی که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان.

عمار یاسر و یاسر و مادرش سمیه و حبیب و بلال و خبات در چنگال کفار قرار می‌گیرند، والدین عمار مقاومت نموده بشهادت می‌رسند ولی عمار

آنچه کفار گفتند بر زبان آورد (تقیه در مقابل مخالف). مسلمین عمار را سرزنش کردند، اما رسول الله فرمودند: ان عمار املاء من قرنه الی قدمه و اختلط الایمان ملحه و دمه” عمار از فرق تا قدم پراز ایمان بوده و ایمان یا گوشت و خون او آمیخته است. ملاحظه می‌فرمائید که گرفتاری عمار مکرها در مقابل کفار است و همچنین آیه شریفه “وقال رجل مومن من آل فرعون ... سوره غافر آیه ۲۸ مومن آل فرعون در بین فرعونیان ایمانش را کتمان میکرد تا بتواند زندگی کند و بموقع به بنی اسرائیل کمک نماید که این کار را هم کرده باز هم بحث سیاسی است و کتمان عقیده در مقابل دشمن است.

از آیات تقیه، در مورد اکره بقتل چیزی را نمی‌شود اثبات کرد و آیات صرفاً در مقام بیان کتمان عقیده در مقابل مخالف است. بلی اگر مخالفی از نظر عقیده به فردی شیعه دستور دهده که فلان شیعه را بکش والا ترامیکشم، روایات اینجا را شامل میشود و ما مطیعیم.

و اما اگر شیعه مکرها “به شیعه دیگر بگوید فلان شیعه را بکش والا ترا میکشم، ای تجا تقیه نیست بلکه اکره است که انشاء.. خواهیم گفت.

ادامه دارد